

پرهیز از گوشتخواری در تصوّف

نصرالله پورجوادی

۱ گوشتخواری در شرع

گوشتخواری در اسلام منع نشده بلکه به لحاظ شرعی تجویز هم شده است. در قرآن، در نخستین آیه از سوره مائده، آمده است که گوشت چارپایان حلال است و، در سوره انعام (آیه ۱۴۵) آنچه حرام دانسته شده گوشت مردار و خون همچنین گوشت خوک و چارپایان و مرغانی است که ذبح شرعی نشده باشند. چون گوشتخواری با رعایت شرایط شرع حلال است، از نظر عموم مسلمانان امری طبیعی به شمار می آمده و گوشت ماده اصلی بسیاری از غذاهای آنان بوده است. آنچه غیرطبیعی و غیرمتعارف به نظر می آید پرهیز از گوشتخواری و روی آوردن به گیاهخواری و، از آن غیرمعمول تر، ترک حیوانی است. با وجود این که گفته اند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بیش از هر چیز به غذاهای گیاهی علاقه داشت^۱، در تشویق به گوشتخواری، احادیثی نیز نقل شده است^۲ از جمله دو

۱) كَانَ أَحَبَّ الطَّعَامِ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْبَقْلُ (ابوالشیخ اصفهانی، ص ۱۹۱). قابل توجه است که، در این حدیث، حضرت «أَحَبُّ الطَّعَامِ»، یعنی غذایی را که بیش از همه دوست می داشته، غذای گیاهی دانسته، در حالی که، در احادیث دیگر، «سَيِّدُ الطَّعَامِ» گوشت و «أَطْيَبُ الطَّعَامِ» گوشت پست (لَحْمُ الظَّهْرِ) دانسته شده است (همان، ص ۱۹۲). بنابراین می توان نتیجه گرفت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور کلی گیاهخواری را بیشتر از گوشتخواری دوست می داشته است.

۲) این قبیل احادیث در کتب حدیث نقل شده است، مثلاً در سنن ابن ماجه، «كتاب الاطعمه»، باب های ۲۷ و ۲۸.

حدیث که نویسندگان صوفی نیز آنها را نقل کرده‌اند (سَلَمَى، ۲، ج ۳، ص ۵۴۵). یکی از آن دو گوشت را سید یا مهتر همه غذاهای دنیا معرفی کرده است و دیگری آن را مهتر غذاهای اهل دنیا و آخرت. روایت دوم را طبرسی (ج ۱، ص ۳۴۳) به حضرت امیر علیه‌السلام نیز نسبت داده است.^۳ از قول امام جعفر صادق علیه‌السلام نیز روایت کرده‌اند که فرمود: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَحْنُ مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ قَوْمٌ لَحْمِيُونَ «ما پیامبران قومی گوشتخواریم» (همان، ص ۳۴۴). با توجه به این نوع حدیث‌ها، کسی نمی‌تواند منکر شود که گوشتخواری سنت پیامبر بوده است و حتی، چنان‌که گفته‌اند، آن حضرت گوشت گوسفند و مرغ و ثرید دوست داشته و می‌خورده است^۴ (ترمذی، ص ۱۰۱-۱۱۳؛ غزالی، ابوحامد، ۱، «کتاب آداب المعیشتة و اخلاق النبوة، بیان اخلاقه و آدابه فی الطعام»). در این باره داستان‌هایی نیز نقل کرده‌اند. یکی از این داستان‌ها که گوشتخواری مقتدای بسیاری از صوفیان، حضرت علی بن ابی‌طالب^۵، را نیز نشان می‌دهد این است که گفته‌اند روزی پیامبر^ص مرغی داشت که می‌خواست بخورد. دعا کرد و گفت: «پروردگارا، از میان همه بندگانت کسی را که بیشتر دوست داری نزد من آر تا در خوردن این مرغ با من همراهی کند». پس، در آن هنگام، علی^ع از راه رسید و با پیامبر هم‌سفره شد (ابن اثیر، ج ۱، ص ۹۹). پیغمبر^ص امت خود را به خوردن گوشت شتر نیز توصیه کرده است (طبرسی، ج ۱، ص ۳۴۸). اخبار دیگری نیز از ائمه شیعه علیهم‌السلام درباره خوردن گوشت چارپایان و مرغان و خواص آنها نقل کرده‌اند. (همان، ص ۳۴۷-۳۴۹؛ کلینی، ج ۶، ص ۳۱۲-۳۱۳)

۲ گوشتخواری صوفیان

در تصوف نیز، در طول تاریخ، گوشتخواری به طور کلی وجود داشته است؛ چه صوفیه نمی‌توانسته‌اند آنچه را شرع حلال کرده است حرام کنند. برخی از صوفیه خود تصریح کرده‌اند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ثرید^۵ دوست داشت و بهترین غذای

۳ عن علی علیه‌السلام قال: اللَّحْمُ سَيِّدُ الطَّعَامِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.

۴ درباره‌ی علاقه‌ی پیامبر به ثرید گفته‌اند که آن را از غذاهای دیگر برتر می‌شمرد همان‌طور که عایشه را از همسران دیگر. (المقدسی، ص ۲۵۶-۲۵۷)

۵ مطابق حدیثی که می‌گوید: «پیامبر ثرید را از سایر غذاها بهتر می‌دانست همان‌طور که عایشه را از دیگر همسران خود.» (الذَّارِمِيُّ، «کتاب الاطعمه»؛ باب ۲۹؛ ابن ماجه، «کتاب الاطعمه»، باب ۱۴)

دنیا و اهل بهشت را هم گوشت می‌دانست (سَلْمَى، ج ۲، ص ۳، ۵۴۴-۵۴۵؛ سهروردی، ابوالنجیب، ص ۱۸۷ و ۳۰۵). نوع غذاهایی هم که صوفیان می‌خوردند فرقی با دیگران نداشت. برای ایشان نیز، چنان‌که ابوطالب مکی (ج ۲، ص ۳۳۸) می‌نویسد، گوشت و حلوا برترین نانخورش بود. آنان معتقد بودند که بهترین غذایی که پیش میهمان می‌گذاشتند گوشت بوده است (همان، ص ۳۴۸). بنابراین، صوفیه گوشت خوردن را رخصت داده‌اند و روی هم رفته خوردن غذاهای گوشتی در تصوّف امری عادی بوده است، چنان‌که نویسندگان متعدّد، از جمله فریدالدین عطار در تذکرة الاولیاء و عبدالرحمان جامی در نفحات الانس، داستان‌های متعدّدی از گوشت خوردن مشایخ نقل کرده‌اند.

یکی از آن داستان‌ها درباره یکی از تابعان به نام ابوحازم مکی است. روزی وی از مقابل دکان قصابی می‌گذشت و با حسرت به گوشت نگاه می‌کرد. قصاب به وی گفت: «بستان که فربه است». ابوحازم چون پول نداشت نخرید (عطار، ص ۶۷). درباره ابراهیم ادهم نیز آمده است که وقتی به او گفتند: «گوشت گران شده است» گفت: «تا ارزان کنیم» و چون پرسیدند: «چگونه؟» گفت: «نخریم و نخوریم» (همان، ص ۱۲۲؛ واعظ بلخی، ص ۱۱۴). گاهی گوشت را خدا می‌رساند، چنان‌که یک بار خدا آهوپی را به توسط شیری برای ابراهیم ادهم می‌فرستد تا به مریدان دهد که کباب کنند (قشیری، ص ۶۷۹-۶۸۰). در فضایل بلخ آمده است که این کار را ابراهیم همیشه می‌کرد و، هرگاه مریدی آرزوی کباب می‌کرد، شیری به نزد ابراهیم می‌آمد در حالی که بُزی یا گوسفندی به دهان گرفته بود (واعظ بلخی، ص ۹۶). قشیری، در رساله، داستانی آورده است از یکی از اصحاب فضیل عیاض (وفات: ۱۸۷) به نام ابوعلی رازی که خدا برایش ماهی فرستاد تا کباب کند و بخورد (قشیری، ص ۶۶۸). عبدالله بُستی، که به قول رشیدالدین میبیدی از کبار مشایخ بود، به مکه می‌رفت. در کوفه آرزوی ماهی کرد و یک روز، در خراسان، به جای خرکار کرد و مزدی از آسیابان ستانند و، با آن، ماهی خرید و خورد (میبیدی، ج ۸، ص ۳۲۸). ابوحفص آهنگر (حدّاد) نشاپوری (وفات: ۲۶۴) هم یک بار آرزو کرد که گوسفندی می‌داشت و می‌توانست با آن یاران خود را اطعام کند. در دم، آهوپی آمد و خود را در اختیار وی نهاد (سَلْمَى، ج ۲، ص ۴۳۴) ولی شیخ او را نکشت بلکه از خود دور کرد (مستملی بخاری، ص ۲۱۳). همین کرامت را محمد بن منور در اسرار التّوحید (ج ۱، ص ۱۸۲-۱۸۳) به ابوسعید

ابوالخیر (وفات: ۴۴۰) نسبت داده و گفته است که ابوسعید دستور داد تا آهو را بکشند و برای مریدانش بپزند. این حکایت رسم پذیرایی کردن از میهمان را با غذای گوشتی نشان می‌دهد. ابوطالب خزرچ، یکی از اصحاب جنید، عهد کرده بود بریانی نخورد، ولی در یک میهمانی بریانی آوردند و ابوطالب، بنا به دستور ابوالحسن مزین، از آن بریانی لقمه‌ای خورد (انصاری، ص ۵۴۸؛ جامی، ص ۲۵۵). کرامتی هم به شیخی گمنام به نام شبیل مروزی نسبت داده‌اند. قشیری (ص ۶۹۰) می‌نویسد که این شخص روزی نیم درم گوشت خرید و به خادم خویش سپرد تا به خانه برود و خود راهی مسجد شد. در راه خانه، زغنی گوشت را از دست خادم ربود. شیخ، چون از مسجد به خانه‌اش برگشت، همسرش گوشت را پیش او گذاشت و گفت که دو زغن در هوا جنگ می‌کردند و این گوشت از دهان ایشان افتاد. درباره آمدن یحیی بن معاذ رازی به بلخ و پذیرایی احمد بن خضروه از وی نیز داستانی است که گفته‌اند همسر احمد به وی گفت که چندین رأس گاو و گوسفند برای شیخ رازی و همراهانش بکشند و خری هم برای سگان محلّه سر بپزند (هجوری، ص ۱۸۴). این داستان‌ها خواه راست باشد و خواه ساختگی، به هر حال رسم گوشتخواری را در میان زاهدان و ملامتیان و صوفیان قدیم نشان می‌دهد.

درباره مشایخ متأخر نیز داستان‌های متعدّد نقل شده است. مثلاً، درباره شیخ روزبهان بقلی شیرازی (وفات: ۶۰۶)، شرف‌الدین روزبهان ثانی (ص ۵۱-۵۲) می‌نویسد که گوشت مرغ می‌خورد. در زمان حاضر نیز درویشان در ایران در خانقاه‌ها رسم گوشتخواری را در مراسم دیگ‌جوش، که معمولاً گوسفندی را درسته می‌پزند، حفظ کرده‌اند.^۶

۶) مراسم دیگ‌جوش که در برخی از سلسله‌های صوفیان، از جمله درویشان نعمت‌اللّهی، اجرا می‌شود مانند عقیده کردن در شرع است که، در روز هفتم تولّد بیّه، گوسفندی را می‌کشند و گوشتش را به فقرا می‌دهند و پدر و مادر طفل از آن نمی‌خورند. در دیگ‌جوش نیز معمولاً گوسفندی را ذبح می‌کنند و، بدون شکستن استخوان‌ها و جدا کردن بندها، در دیگ می‌گذارند و می‌پزند و سپس گوشت را با دست از استخوان جدا می‌کنند و طیّی مراسمی شیخ آن را میان درویشان تقسیم می‌کند. گوسفند مظهر نفّس است و ذبح آن به منزله کشتن نفّس؛ و دیگ‌جوش دادن یکی از شروطی است که شیخ در هنگام دستگیری با سالک می‌کند و گاهی شیخ یا قطب تلقین ذکر قلبی نمی‌کند تا آنکه سالک هزینه دیگ‌جوش را بپردازد. (← کیوان قزوینی، ص ۲۷۵-۲۸۰). جدا کردن گوشت با دست عمل کردن به حدیثی است که، بنا بر آن، بریدن گوشت و نان با کارد نهی شده است (← ابوطالب مکی، ج ۲، ص ۳۴۷؛ غزالی، ابوحامد ۱، «کتاب اکل، باب اوّل، قسم اوّل»؛ سهروردی، عبدالقاهر، ص ۳۴۹).

۳ ریاضت کشیدن و گوشت نخوردن

رواج و مقبولیت رسم گوشتخواری در میان صوفیان و مشروع بودن آن بالطبع جایی برای بحثی مستقل درباره گوشتخواری یا پرهیز از آن در کتاب‌ها یا رسایل صوفیه باقی نمی‌گذاشته است. در کتاب‌های ایشان، مسئله غذا و غذا خوردن در ضمن مباحث مربوط به ریاضت نفس و گرسنگی کشیدن و اندک خوردن و اکتفا کردن به حد ضرورت و پرهیز از خوردن مال حرام مطرح می‌شود و اندک خوردن و اکتفا کردن به حد ضرورت شامل گوشتخواری هم می‌شده است. دو نویسنده مهم در تصوف، یکی ابوطالب مکی (وفات: ۳۸۶) صاحب قوت القلوب و دیگر ابوحامد غزالی نویسنده احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت، بحث گوشتخواری و پرهیز از آن را در ضمن باب ریاضت نفس و فضیلت گرسنگی و پرهیز از اسراف در غذا خوردن مطرح کرده‌اند. این بحث در ضمن داستان‌های صوفیان یا سرگذشت مشایخ نیز دیده می‌شود.

داستان‌هایی که درباره غذا خوردن زاهدان و صوفیان قدیم نقل کرده‌اند حاکی از آن است که غذای ایشان معمولاً چند لقمه نان خالی یا چند دانه خرما و امثال آن بوده است بی آنکه اصلاً سخنی از گوشت باشد. زندگی زهاد و نساک و تا حدودی صوفیان نخستین و غذا خوردن و لباس پوشیدن ایشان به طور کلی فرقی با زندگی و ریاضت‌های راهبان مسیحی در بین‌النهرین و شام و مصر نداشت. این راهبان نیز، گرچه هنوز در شهر و دیار خود بودند، از مردم کناره می‌گرفتند و در تنهایی به سر می‌بردند و تأهل اختیار نمی‌کردند و، برای رسیدن به لذات اخروی، از همه لذات دنیوی چشم می‌پوشیدند. غذای ایشان منحصر بود به نان خالی که پاره‌ای از ایشان گاهی آن را با نمک یا سبزی تلخ یا کمی روغن نباتی می‌خوردند و نوشیدنی ایشان نیز فقط آب بود (Smith 1931, p. 17). از گوشت و ثرید، که بهترین نانخورش محسوب می‌شد، در سفره ایشان خبری نبود. همین زندگی را زهاد و نساک و برخی از صوفیان نخستین داشتند. در زمان عمر بن عبدالعزیز، یکی از موالی به نام زیاد بن زیاد عابدی گوشه‌نشین و پیوسته در حال ذکر بود و لباس صوف می‌پوشید و گوشت نمی‌خورد. نظایر او در دمشق متعدد بودند (ابن سعد، ج ۵، ص ۳۰۵؛ گلدزیهر، ص ۳۱۶)، و دمشق جایی بود که مسلمانان مستقیماً با مسیحیان در تماس بودند. البته دشوار است که بگوییم تا چه اندازه زندگی درویشانه و

زاهدانۀ راهبان مسیحی و گوشت نخوردن ایشان، که به آن تنحّس می‌گفتند، در ریاضت‌کشان مسلمان اثر کرده است ولی، در هر حال، این نوع زندگی و ریاضت‌ها و به خصوص ترک گوشتخواری همواره در اسلام به عنوان ترهّب تلقی شده است. داستان‌هایی هم که از ریاضت‌های زاهدان و صوفیان نقل کرده‌اند نشان می‌دهد که این تلقی بی‌وجه نبوده است.

همچنان‌که گوشت برترین نانخورش شمرده می‌شد، نمک ساده‌ترین و کم‌ارزش‌ترین نانخورش بود.^۷ سرکه یا سبزی خوردن نیز نانخورشی مختصر به شمار می‌آمد (مکّی، ج ۲، ص ۳۳۸).^۸ به محمد بن واسع (وفات: حدود ۱۲۰)، که یکی از زهاد بصره بود، پیشنهاد کردند که بر مسند قضا بنشینند نپذیرفت. همسرش به وی عتاب کرد و گفت تو عیالواری و خرج داری، چرا قبول نمی‌کنی؟ گفت: تا زمانی که می‌بینی من با سرکه و سبزی خوردن می‌سازم انتظار پذیرفتن چنین کاری را از من مدار (ابونعیم اصفهانی، ج ۲، ص ۳۵۳؛ ابن اثیر، ج ۴، ص ۴۷۱). ولی خوردن همین نانخورش‌های مختصر و ساده را هم کسانی زیاده‌روی و تجمل می‌دانستند. از وهیب بن الورد نقل کرده‌اند که گفت: هنگامی که بنی‌آدم را خلق کردند نان را هم با او بیافریدند. پس هرچه زاید بر نان است شهوت است (خرگوشی، ص ۱۷۶). چون این مطلب را برای ابوسلیمان دارانی (وفات: ۲۱۵) نقل کردند، تصدیق کرد و گفت: «نمک خوردن نیز شهوت‌رانی کردن است، چه نمک زیاده از نان است» (غزالی، ابوحامد ۱، «کتاب کسر الشّهوتین، بیان طریق الزیاضة، وظیفه ۳»؛ خرگوشی، همان‌جا؛ ابن اثیر ۲، ج ۳، ص ۳۷۱). داود طایبی (وفات: ۱۶۵) نان خشک خالی می‌خورد؛ نه آب سرد می‌خورد و نه نمک (ابونعیم، ج ۷، ص ۳۴۸-۳۴۹). سهل بن عبدالله تستری یا شوشتری (۲۰۳-۲۸۳) روزی ابن سالم را دید که نان و خرما در دست دارد؛ به او گفت که اوّل خرما را بخور و اگر برایت بس بود که هیچ و اگر نه به قدر حاجت خود از نان بخور (غزالی، ابوحامد ۱، همان‌جا). درباره زاهدی بصری به نام عتبه بن الغلام گفته‌اند که «خمیر در آفتاب نهادی تا خشک شدی و بخوردی، و نپختی تا لذّت آن نیافتی» (همو،

(۷) لفظ نمک در اصطلاحات و تعبیراتی چون «نان و نمک کسی را خوردن» یا «حقّ نان و نمک کسی را نگاه داشتن» در زبان پارسی به معنی نانخورش است، نانخورشی ساده و مختصر.
(۸) بنا بر حدیثی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم سرکه را بهترین نانخورش دانسته است. (ابن مساجه، «کتاب الاطعمه»، باب ۳۳. الائتدام بالخل؛ سهروردی، عبدالقاهر، ص ۳۴۹)

همان‌جا؛ همو ۲، ج ۲، ص ۵۰؛ ابن جوزی ۲، ج ۲، ص ۲۲۵). باز، درباره همین شخص، گفته‌اند که هفت سال گوشت نخورده بود تا یک روز بالأخره گوشتی خرید و بریان کرد ولی، پیش از آنکه آن را بخورد، بچه یتیمی دید گرسنه و گوشت بریان را به وی داد و دیگر گوشت نچشید (غزالی، ابوحامد ۱، همان‌جا). مشابه این داستان را درباره ابراهیم شیبان کرمانشاهی (وفات: ۳۳۷) گفته‌اند. وی شصت سال گوشت بریان نخورده بود، تا یک بار گرسنه بود و بوی گوشت شنید. می‌گوید: «بر اثر بوی گوشت برفتم و آن بوی از زندان همی آمد. چون در رفته یکی را دیدم که داغش می‌کردند و او فریاد می‌کرد، و بوی گوشت بریان برخاسته» (عطار، ص ۷۱۸). از قول مالک دینار (وفات: ۱۳۱) نیز سخنی مبالغه‌آمیز نقل کرده‌اند که گفت: «پنجاه سال است تا دنیا طلاق داده‌ام اندر آرزوی یک شربت [= یک بار نوشیدن] شیر و آن نخوردم و نخواهم خورد تا آن‌گاه که به خدا رسم» (غزالی، ابوحامد ۲، ج ۲، ص ۱؛ همو ۱، همان کتاب، همان بیان، وظیفه ۱). همین زاهد سال‌ها غذایش در روز دو قرص نان بود، تا روزی آرزوی گوشت کرد و پاچه‌ای خرید ولی آن را نخورد و از روی ایثار به درویشی بخشید (بند پیران، ص ۷-۱۶؛ عطار، ص ۵۲-۵۳).^۹ ابن جوزی، با لحنی انتقادآمیز، از شیخی یاد می‌کند به نام عبدالله حوفی که «نان بلوط می‌خورد بی نانخورش. یاران اصرار می‌کردند که روغن و چربی بخورد، نمی‌خورد» (ابن جوزی ۱، ص ۱۶۶). درباره محمد بن واسع - که مسند قضا را، همان‌طور که گفتیم، نیز پذیرفت - فریدالدین عطار (ص ۵۷) می‌نویسد که «در ریاضت چنان بود که نان خشک در آب می‌زدی و می‌خوردی»^{۱۰}. این نوع زهدورزی حتی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز، البته به نحوی متعادل‌تر وجود داشت. از عایشه روایت کرده‌اند که از قول پیامبر ص گفت که دوبار در روز غذا خوردن اسراف است (مکی، ج ۲، ص ۳۲۶). درباره اهل صفه نیز گفته‌اند که غذای ایشان هر روز برای هر دو نفر یک مشت خرما بود. (غزالی، ابوحامد ۱، همان‌جا) گرسنگی کشیدن و اکتفا کردن به نان تهی یا مثلاً به خرمای خالی کار هرکس نبود. ابوحامد غزالی (وفات: ۵۰۵) متذکر می‌شود که این نوع ریاضت کشیدن راه بزرگان است و

۹) این نوع ایثار را در دیگران هم می‌توان دید؛ مثلاً در ابن عمر که برایش ماهی بریان آوردند و آن را به درویشی بخشید. (هجویری، ص ۲۸۹)

۱۰) ابن مطلب را علی بن حسن سمرجانی (وفات: ۴۷۰) در کتاب البیاض و السواد (باب دهم، درباره کوچک شمردن دنیا) بدین گونه آورده است: «کان محمد بن واسع یأکلُ خُبْزاً یابِساً فَيَبْلُغُهُ بِالماءِ وَ یَأْكُلُهُ بِاللِجْلِحِ وَ يَقُولُ مَنْ رَضِيَ مِنَ الدُّنْيَا بِهَذَا فَلَا يَحْتَاجُ إِلَى النَّاسِ».

اگر کسی نمی‌تواند این راه را برود بهتر است که دست کم «از شهوات دست بدارد و ایثار کند و بر گوشت خوردن مداومت نکند» (همو، ۲، ج ۲، ص ۵۲). پس یگانه دستور غذایی که داده می‌شد این بود که سالک باید هر روز پی در پی گوشت نخورد و این توصیه اخلاقی و صوفیانه اولاً مبتنی بر حدیثی است از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: *إِنَّ اللَّهَ يُبْغِضُ أَهْلَ الْبَيْتِ اللَّحْمِينَ* (خدا دشمن اهل آن خانه‌ای است که در آن گوشت زیاد می‌خورند) (قشیری، ص ۲۳۶)؛ ثانیاً مبتنی بر گفته‌ی بالنسبه معروفی از حضرت علی بن ابی طالب که غزالی نیز برای تأیید سخن خویش آن را نقل کرده است: «هرکس چهل روز بر دوام گوشت خورد، دل وی سخت شود و هر که چهل روز بر دوام گوشت نخورد، تنک خوی (بدخلق) شود» (مکی، ص ۳۳۴؛ غزالی، ابو حامد، ۲، همان‌جا؛ همو، ۱، همان کتاب و همان بیان، وظیفه ۳)۱۱. غزالی از قول عمر بن خطاب نیز آورده است که به پسر خویش گفت: «یک راه گوشت و یک راه روغن و یک راه شیر و یک راه سرکه و یک راه نان تهی» (همو، ۲، همان‌جا). دلیل دیگری که، علاوه بر این روایت‌ها برای پرهیز از مداومت در گوشتخواری ذکر کرده‌اند این است که گفته‌اند مداومت در خوردن گوشت مانند می‌گساری موجب حرص و زیاده‌خواهی (ضراوت) می‌گردد. (مکی، ص ۳۳۵؛ راغب اصفهانی، ج ۱، ص ۶۱۰)

در میان صوفیه گویا فقط یک فرقه بوده‌اند به نام عبدکیه که به صورت آیینی از خوردن گوشت خودداری می‌کردند. این گروه از صوفیان شیعی مذهبی شهر کوفه بودند که از شخص ناشناخته‌ای به نام عبدک پیروی می‌کردند و معتقد بودند که، در زمان غیبت امام، باید گوشتخواری را کنار گذاشت. (Massingnon 1997, p. 44) →

بعضی از پارسایان و صوفیان، به دلایل شخصی، گوشتخواری را کنار می‌گذاشتند و تنحس اختیار می‌کردند. پاره‌ای از داستان‌هایی که درباره‌ی این قبیل پارسایان و صوفیان نقل کرده‌اند مبالغه‌آمیز و باورنکردنی است. مثلاً در پند پیران (ص ۱۶) آمده است که حبیب عجمی (وفات: ۱۲۰) هشتاد سال گوشت نخورد. فریدالدین عطار نیشابوری حکایتی

۱۱) این روایت به عنوان حدیث پیامبر ص نیز نقل شده است (طبرسی، ج ۱، ص ۳۴۴) و، بدون انتساب به کسی، در کتاب مجهول المؤلف فواید الفوائد (ص ۲۲۴) بدین صورت به پارسی برگردانده شده است: «هر که چهل روز گوشت نخورد خوی و خلق وی بد شود و هر که چهل روز پیوسته گوشت خورد دلش سیاه شود یعنی از فایدت جوع بازماند».

ساختگی دربارهٔ رابعهٔ عَدَوِيَّه (وفات: ۱۸۵) می‌آورد که، بنا بر آن، روزی رابعه به کوه رفته بود و نخجیران و آهوان گرد او جمع شده بودند و ناگاه حسن بصری آمد و همه بر میدند. حسن پرسید: «چرا از من رمیدند ولی با تو انس داشتند». رابعه گفت: «علت آن این بود که تو امروز از چربی ایشان خورده‌ای» (عطار، ص ۷۸). این داستان البته ساختگی است و نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که رابعه گوشت نمی‌خورده است؛ اما، در هر حال، اعتقادی را نشان می‌دهد، در میان برخی از صوفیان از جمله خود عطار، مبنی بر اینکه علّت رمیدن حیوانات از انسان این است که انسان از گوشت و چربی آنها تغذیه می‌کند و حیوانات بوی گوشت و چربی را در او حس می‌کنند^{۱۲}. بسیاری هم معتقد بودند که گوشتخواری موجب درنده‌خویی و قساوت قلب می‌شود - عقیده‌ای که نویسندگان متعدّد آن را اظهار کرده‌اند^{۱۳}. راغب اصفهانی (وفات: حدود ۴۲۵)، از زبان بعضی از راهبان مسیحی، نقل کرده است که وقتی از ایشان پرسیدند چرا گوشتخواری را ترک کرده‌اند، گفتند: «به دلیل اینکه ما دیدیم همهٔ مصیبت‌ها از گوشت خوردن سرچشمه می‌گیرد. ندیده‌ای که زبان حیوانات گوشتخوار از حیوانات علفخوار شدیدتر است؟» (راغب اصفهانی، همان‌جا). محمّد بن محمود طوسی در عجایب المخلوقات (ص ۴۶۱-۴۶۲) می‌نویسد که آدمی باید «از خوردن گوشت بسیار احتراز کند که ضررها آوزد، و سیبغ که خون و گوشت خورند، ضرر ایشان بیش بود از آهو و گوسفند که گیاه خورد و در باز و صقر [= پرنده‌ای شکاری، چرخ] آن سُبُعِيَّت باشد که در کبوتر و فاخته که دانه خورند نباشد».

داستان‌هایی نیز هست که نشان می‌دهد که بعضی از مشایخ تا زمانی گوشتخوار بوده سپس به گیاهخواری روی آورده‌اند. شیخ ابواسحاق ابراهیم کازرونی معروف به شیخ مرشد (وفات: ۴۲۶)، که گیاهخوار بود و غذای او مدّت‌ها نان جوین و سپس نان گندم بود، در ابتدای سیر و سلوک خویش، گوشت می‌خورد تا اینکه واقعه‌ای برایش پیش آمد و دست از خوردن گوشت کشید و تا پایان عمر همچنان گیاهخوار ماند. داستان

۱۲) در این باب، داستان دیگری هست دربارهٔ ابوعبدالله قلانسی که نذر کرده بود گوشت بیچه فیل نخورد و همسفران او، که گوشت بیچه فیلی را خورده بودند، زیر پای مادرش که بوکشیده بود له شدند. (ابن اثیر ۲، ج ۴، ص ۱۶۲-۱۶۳؛ جامی، ص ۱۱۰)

۱۳) صادق هدایت در فواید گیاهخواری (ص ۵۰) به نظر برخی از حکمای غیرمسلمان در این باره اشاره کرده است. این کتاب هدایت جنبهٔ خطابی دارد و در آن مأخذ معرفی نشده است.

گیاهخوار شدن او را نویسنده فردوس المرشدیّه، با یک واسطه، از زبان شیخ چنین شرح داده است:

وقتی به حج می‌رفتم. چون به بصره رسیدم، روزی در خدمت جمعی از مشایخ رحمة الله علیهم اجمعین حاضر بودم. اتفاق افتاد و گوشت پخته در میان آوردند. ایشان بخوردند و من نخوردم و موافقت با ایشان نکردم. بعد از آن، چون باز وطن آمدم، آرزوی گوشت در من پدید آمد. روزی پاره‌ای گوشت پخته در پیش من حاضر کردند و من گرسنه بودم. خواستم که بخورم، چون قصد خوردن کردم با خود گفتم: «یا ابراهیم، تو در میان مردم گوشت نخوردی و با ایشان نمودی که گوشت نمی‌خورم؛ اکنون که از ایشان تنها شدی خواهی که گوشت خوری و تنعم کنی؟ بعد از آن دست از آن برداشتم و نیت کردم با خدای تعالی که هرگز گوشت نخورم». (محمود بن عثمان ۱، ص ۹۷؛ نیز ← عطار، ص ۷۶۵)

در این گزارش کوتاه، به چند نکته درخور توجه اشاره شده است. نخست اینکه جمعی از مشایخ، که ظاهراً صوفی بودند، گوشت می‌خوردند و گوشت خوردن برای ایشان امری عادی بود. برای شیخ مرشد هم عادی بود و علت اینکه آن روز نخورد ظاهراً این بود که میل به گوشت یا به طور کلی غذا خوردن نداشت. نکته دوم این است که شیخ مرشد بعداً هم هوس گوشت خوردن می‌کرده است و علت اینکه نخورده است احساس ترحم به حیوانات یا به منظور تزکیه نفس و بدن نبوده است بلکه، چون در حضور آن مشایخ نخورده بود، در غیاب ایشان نیز نخواسته است بخورد. سوم اینکه گوشت نخوردن شیخ، به هر حال، عادت نبوده است ستوده که جزو فضایل او به شمار می‌آمده است، هر چند که گزارش دهنده، در انتهای گزارش خویش، اشاره می‌کند که عموم مردم گوشت می‌خورند و عیبی هم ندارد. در سرگذشت شیخ آمده است که وی همیشه بوی خوش می‌داد، بویی که ابوالعلاء نصرانی می‌گفت که آن را همچین «از خاصگان عیسی شنفتم آن عابدانی که چهل سال گوشت نخورده بودند» (محمود بن عثمان ۱، ص ۱۶۷). چه بسا علت ایمن بودن حیوانات و نرمیدن آنها از شیخ را نیز نتیجه گوشت نخوردن شیخ می‌انگاشتند^{۱۴} - عقیده‌ای که قبلاً در داستان رابعه بدان اشاره کردیم. نکته چهارمی که در گزارش فوق بدان اشاره شده این است که گوشت خوردن تنعم یا، به اصطلاح

۱۴) درباره نرمیدن حیواناتی چون آهو و مرغ از شیخ ← عطار، ص ۷۶۸؛ محمود بن عثمان، ص ۱۶۴-۱۶۵.

امروزی، تجمّل به شمار می آمده است. گوشت، به هر حال، غذای گران قیمتی بوده است، گران قیمت تر از گیاهان و سبزی ها و حتی میوه ها. علّت پرهیز از گوشتخواری نزد پاره ای از صوفیان و روی آوردن ایشان به گیاهخواری نیز دوری جستن از تجملات و اختیار کردن زهد و رفتن راه درویشان و، سرانجام، ریاضت دادن به نفس بوده است. یکی از صوفیانی که نه فقط ترک گوشت بلکه ترک حیوانی کرده و غذا خوردن او زبانزد شده بود ابو عبدالله مغربی (وفات: ۲۹۹) است که گفته اند سی سال چیزی جز سبزی و حبوبات نخورد و جز آب چشمه ننوشید (ادب الملوك، ص ۱۷) ^{۱۵}. عطار (ص ۵۵) می نویسد که این شیخ مغربی، که صد و بیست سال هم عمر کرد، کارهای عجیب می کرد. مثلاً «هر چیزی که دست آدمی بدان رسیده بودی نخوردی و بیخ گیاه خوردی و مریدانش هر جا که بیخ گیاه یافتندی پیش او بردندی تا به قدر حاجت به کار بردی» (نیز ← قشیری، ص ۶۳ و ۴۹۱؛ ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۵۶-۳۵۸). ابوطالب مکی نیز سرگذشتی شبیه به ابو عبدالله مغربی داشت. او نیز مدّت ها ترک حیوانی کرده بود و فقط از گیاهان خوردنی و سبزی ها تغذیه می کرد و آن قدر این کار را کرده بود که رنگ پوستش سبز شده بود (ابن خلکان، ج ۴، ص ۳۰۳). این عارضه به شیخ محمد سرزی نیز، که داستانش را مولانا در مثنوی معنوی آورده است، دست داده بود، چنان که، از زبان خود وی، می گوید:

هفت سال از سوز عشقِ جسم پز
در بیابان خورده ام من برگِ رز
تا ز برگ خشک و تازه خوردم
سبز گشته بود این رنگِ تنم

(دفتر پنجم، ابیات ۲۷۵۹-۲۷۶۰)

یکی دیگر از مشایخی که گوشتخواری را در زمانی ترک کرده اند شیخ صفی الدین اردبیلی است که گفته اند، در یک سال آخر عمر خود، ظاهراً به علّت بیماری، هیچ میلی به غذا خوردن نداشت «علی الخصوص حیوانی که از آن نفرتی به غایت داشت». (ابن بزّاز، ص ۹۷۶) علّت دیگری که صوفیان را از خوردن گوشت بازمی داشت حرام بودن یا شبهه ناک بودن آن بود. علاءالدوله سمنانی (وفات: ۷۳۶) از خوردن گوشتِ خرگوش امتناع می ورزید چون معتقد بود که امام جعفر صادق علیه السلام آن را حرام کرده است؛ و از خوردن گوشت آهوپی که امیری شکار کرده و برایش آورده بود سر باز زد و به وی

۱۵) درباره ابو عبدالله مغربی و گوشت نخوردن او ← پورجوادی، ص ۵-۲۴.

گفت: «اسب تو تا جو کدام مظلوم می خورد که قوّت دویدن حاصل می آید تا تو بر پشت او آهویی می توانی زد؟ روا نباشد» (سمنانی ۱، ص ۱۵۸-۱۵۹). گاهی سببی پیش می آمد که حتّی مال حلال را هم نمی خوردند. ابوالخیر عسقلانی سالها آرزوی خوردن ماهی در سرداشت تا ماهی حلال برایش آوردند. چون دست پیش برد تا بردارد، تیغ ماهی به انگشتش فرورفت. دست از خوردن کشید و گفت: «یارب، کسی دست به شهوتِ حلال دراز کند چنین کنی، آن که دست به شهوتِ حرام دراز کند با وی چه کنی؟». (قشیری، ص ۲۱۳)

۴ زهد و چله نشینی

پرهیز از گوشتخواری اصولاً یکی از ریاضت‌هایی بود که زاهدان و صوفیان متحمّل می شدند. یکی از این زاهدان، که خود درباره زهد کتابی هم نوشته است، عبّاد بن کثیر (وفات: ۱۶۰) بود. او به شقیق بلخی گفت: «من هفت سال است که گوشت نخورده‌ام» (واعظ بلخی، ص ۱۳۶). جنید بغدادی درباره یکی از عبّاد معاصر ابراهیم ادهم به نام ابویوسف غسولی (وفات: ۱۴۰) نقل می کند که وقتی به جنگ با مسیحیان می رفت و وارد شهر ایشان می شد یارانش از گوشتی که مسیحیان ذبح کرده بودند می خوردند ولی خود او از خوردن آن امتناع می کرد. از او پرسیدند که مگر این گوشت حلال نیست؟ گفت: چرا حلال است. گفتند: پس از حلال بخور. گفت: زهد ورزیدن در چیزهای حلال است (بیهقی، ص ۳۴۵؛ ابن جوزی ۲، ج ۲، ص ۴۳۳). از جمله ریاضت‌هایی هم که سهل بن عبدالله تستری کشیده بود این بود که می گفت: «عزم کردم که هر سه شب یک بار روزه گشایم، و فرا پنج بردم، پس فرا هفت روز بردم، پس فرا بیست و پنج روز بردم، و بیست سال بر این بودم» (قشیری، ص ۴۰؛ عطّار، ص ۳۰۶؛ ابن اثیر ۲، ج ۳، ص ۲۵). همچنین گفته اند که وی مدّت‌ها برگ درخت می خورد و سه سال از خرده گاه تغذیه می کرد (باخرزی، ج ۲، ص ۲۳۶). سهل به مریدانش توصیه می کرد که هفته ای فقط یک بار در روزهای جمعه گوشت بخورند (تستری، ص ۵۳، تفسیر آیه ۳ از سوره حجر ۱۵؛ سراج، ص ۴۱۷). پس از فوت سهل، صوفیان بصره، که مرید سهل بودند، به خانقاه جنید در بغداد رفتند. جنید از ایشان پرسید که با روزه چه کار می کنند. پاسخ دادند: «روز روزه می داریم و شبانگاه از گیاهان خشک کرده می خوریم» (باخرزی، ج ۲، ص ۳۲۴). ابن خفیف شیرازی (وفات: ۳۷۱)، با وجود اینکه گوشتخوار بود و

حتی روزی در بیابان مجبور شده بود گوشت سگ بخورد، هر شب فقط با ده دانه مویز افطار می‌کرد (الدیلمی، ص ۲۹، ۳۰، ۴۵؛ فشیری، ص ۴۹۹-۵۰۰). اولین استاد ابن خفیف هم، که احمد یحیی نام داشت، یک بار چند روز غذا نخورد. وقتی تصمیم به خوردن گرفت، از مریدی خواست تا برایش فقط نان و آب باقلی بیاورد. اما آن مرید خواست سنگ تمام بگذارد، علاوه بر نان، گوشت و تخم مرغ هم برای شیخ آورد ولی شیخ آنها را نخورد و قدری از آب باقلی را، که به خواهش ابن خفیف آوردند، خورد. (الدیلمی، ص ۱۳۵)

گوشت نخوردن زاهدان و صوفیان در دورانی که ریاضت می‌کشیدند موقت بود هر چند که بعضی از ایشان گاه تا پایان عمر همچنان گوشت نمی‌خوردند یا به ندرت می‌خوردند. عبدالرحمن جامی در نفحات الانس از قول شیخ عبدالله یافعی یمنی (وفات: بعد از ۷۵۰) می‌نویسد که وی در مکه با علاءالدین خوارزمی ملاقات کرد و دید که هر چند روز یک بار غذا می‌خورد آن هم چیزی اندک و خشن و گوشت نمی‌خورد. یافعی، در ادامه، می‌گوید: «با من در مینی قدری گوشت بود، [علاءالدین] نمی‌خورد، الا بعد از سختی بسیار به جهت موافقت» (جامی، ص ۵۸۲). امین‌الدین بلیانی (وفات: ۷۴۵) نیز، که اغلب روزه می‌گرفت و با آشی نرم و بدون چربی افطار می‌کرد، گوشت نمی‌خورد. محمود بن عثمان، نویسنده شرح حال او، می‌گوید: «در آخر عمر، از بس که ضعف جسمی در شیخ می‌یافتم، گاه‌گاهی قدری گوشت در آن طبخ (آش نرم و بی‌چربی) می‌کردیم و چون تمام می‌شد، گوشت از آن بیرون می‌آوردیم و جداگانه به خدمتش می‌بردیم و، چون بوی آن بشنودی، بدانستی که گوشت در آن کرده‌اند و منع فرمودی». (محمود بن عثمان ۲، ص ۵۱)

پرهیز از گوشتخواری توصیه‌ای بود که مشایخ به روزه‌داران می‌کردند (سمنانی ۲، ص ۵۲). این توصیه به خصوص در هنگام خلوت‌نشینی یا چله‌نشینی به سالکان می‌شد؛ چه معتقد بودند که سالک با نخوردن گوشت توفیق بیشتری می‌یابد که به مقامات بالاتر برسد. شیخ اشراق، شهاب‌الدین سهروردی (مقتول: ۵۸۷)، در انتهای حکمة الاشراق خود به خواننده توصیه می‌کند که، پیش از آنکه شروع به خواندن کتاب کند، چهل روز ریاضت بکشد و از خوردن گوشت حیوانات پرهیز کند (سهروردی، شهاب‌الدین، ج ۲، ص ۲۵۸). محیی‌الدین ابن عربی (وفات: ۶۳۸) نیز، هم در رساله اسرار الخلوۃ و هم در رساله الانوار، به سالک توصیه می‌کند که در طول مدت خلوت‌نشینی چربی بخورد اما نه چربی

حیوانی بلکه نباتی (مانند روغن بادام و کنجد و زیتون)، به دلیل آنکه چربی حیوانی در شخص موجب تقویت حیوانیّت و غلبه آن بر روحانیّت می شود (ابن عربی، ص ۵۵ و ۱۶۰؛ برای متن عربی رساله الانوار ← رسائل ابن عربی، ج ۱، ص ۶). شبیه به این قول را، چنانکه قبلاً دیدیم، راغب اصفهانی از راهبی مسیحی نقل کرده است.

در پاره‌ای از طریقه‌ها مانند طریقه کُبرویّه، خوردن گوشت در طول مدّت چله‌نشینی جایز بوده است، البتّه به مقدار اندک. عزیز نسفی، مرید سعدالدین حمویه (وفات: ۶۵۰) که خود پیرو نجم‌الدین کبرئی (وفات: ۶۱۸) بود، می نویسد که، به هنگام چله‌نشینی، «شیخ ما - سلمه الله و ابقاه - هر شب یک قرص نان به قدر چهل درم با یک کاسه آبگوشت می فرستاد، اگر نمی خوردم می رنجید» (نسفی، ص ۱۳۴). یحیی باخرزی، که او نیز کُبروی بود، می نویسد: «اهل ریاضت و اصحاب خلوت باید که در ماهی دو نوبت گوشت و چربی خورند و اگر چهار نوبت خورند هم شاید و باکی نباشد. مشایخ سلف چنین کرده‌اند» (باخرزی، ص ۳۳۰). کُبروی دیگر، نجم‌الدین رازی معروف به دایه (وفات: ۶۵۴)، در مرصاد العباد، ضمن برشمردن شروط و آداب خلوت، مقدار بیشتری گوشت تجویز کرده است. او می نویسد که سالک خلوت نشین باید از خوردن گوشت بسیار پرهیز کند. «در هفته‌ای اگر یک بار یا دو بار خورد، هر بار پنجاه درم، روا باشد.» (نجم‌الدین رازی، ص ۲۸۷)

تجویز گوشتخواری از جانب این نویسندهگان کُبروی ظاهراً مبتنی بر همان قولی است که به حضرت علی بن ابی طالب نسبت داده‌اند و قبلاً نقل کردیم. باخرزی، که آن را در کتاب خود (ص ۳۳۰) نقل کرده است، همچنین از قول سهل تستری می نویسد: «عقل خود را محافظت نمائیت و تعهد کنیت و روغن در سر و وجود مالید و چربی خورید که خدای را هیچ ولیی ناقص عقل نبوده است» (همان‌جا). اشاره تستری به این گفته معروف است که مَنْ لَمْ يَأْكُلِ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا نَقَصَ عَقْلَهُ (راغب، ص ۶۰۸). ظاهراً به دلیل همین گفته یا جمله منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام است که بعضی از مشایخ، که علاقه‌ای هم به گوشتخواری نداشتند، هر چهل روز حدّ اقل یک بار گوشت می خوردند، مانند خواجه یوسف همدانی (وفات: حدود ۵۳۵) که گفته‌اند: «خورش ایشان نان جو و نان ارزن و روغن تخم بود و در چهل شباروز یک بار گوشت مرغ خوردندی و گوشت شتر و گوسفند گاه‌گاه خوردندی». (عجدوانی، ص ۸۴) ولی، همان‌طور که قبلاً دیدیم، مشایخی بودند که به این گفته‌ها اعتقادی نداشتند و

مطابق آنها عمل نمی‌کردند. فریدالدین عطار ظاهراً این روایات را قبول نداشته که از قول مالک دینار گفته است: «ندانم چه معنی است این سخن را که هر که چهل روز گوشت نخورد عقل او نقصان گیرد» و من بیست سال است تا گوشت نخورده‌ام و هر روز عقلم در زیادت است». (عطار، ص ۵۳)

۵ انتقاد از گوشت نخوردن صوفیان

ترک گوشتخواری و روی آوردن به گیاهخواری موضوعی است که از صدر اسلام همواره به منزله عملی غیراسلامی آماج انتقاد و حتی تحقیر و تمسخر واقع شده است. شفقت و ورزیدن به خلق خدا و رحم و مروت داشتن به همه حیوانات، اعم از انسان و غیر انسان، برای صوفی و غیر صوفی، توصیه‌ای اخلاقی در اسلام بوده است. اما کشتن حیوانات برای خوردن گوشت آنها، نه فقط بی‌رحمانه و غیر اخلاقی و غیر اسلامی به حساب نمی‌آمده، کاملاً طبیعی و مشروع نیز تلقی می‌شده است و مسلمانان خود را، در این کار، مُحِق می‌دانسته‌اند. بالنتیجه کسانی که از خوردن گوشت پرهیز می‌کردند در معرض تهمت و انتقاد قرار می‌گرفتند؛ و تهمتی که معمولاً به ایشان می‌زدند همانا دور شدن از روش اسلام و سنت نبوی و اختیار کردن طریقه راهبان مسیحی بود.

سابقه ارتباط دادن گیاهخواری با رهبانیت مسیحی به صدر اسلام، زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، باز می‌گردد. درباره شأن نزول آیه یا ائِهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا لَا تُحَرِّمُوا طَیِّبَاتٍ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكُمْ (مائده ۵: ۸۷) گفته‌اند که یکی از صحابه به نام عثمان بن مظعون، که مورد توجه و علاقه پیغمبر^ص بود، مدتی در خانه خویش ماند و، در این مدت، «به روز چیزی نمی‌خورد و به شب خواب نمی‌کرد و گوشت نمی‌خورد و با اهل نمی‌بود [یعنی با همسرش نزدیکی نمی‌کرد]». (مبیدی، ج ۳، ص ۲۰۸). تنی چند از صحابه دیگر، همچون ابوبکر و علی^ع و عمر و عبدالله بن مسعود و سلمان و ابوذر و مقداد، نیز به خانه او رفتند و بدو پیوستند و ایشان نیز «به روز روزه می‌داشتند و به شب قیام می‌کردند و بر جامه خواب نمی‌خفتند و گوشت و چربش نمی‌خوردند و گرد زنان نمی‌گشتند و بوی خوش به کار نمی‌داشتند و پلاس می‌پوشیدند و یکبارگی از دنیا و لذات دنیا اعراض کردند و همت کردند که در زمین سیّاحی کنند و رهبانیت بر دست گیرند و تن‌های خود را خَصِی [اخته] گردانند» (همان، ص ۲۰۹). پس از چندی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از طریق عایشه، از این ماجرا با خبر شد و به خانه عثمان رفت و صحابه‌ای را که در خانه او

بودند جمع کرد و بر ایشان خطبه‌ای خواند و گفت که در دین من رهبانیت و ترک گوشت و ترک زن و در صومعه نشستن نیست. فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي دِينِي تَرْكُ اللَّحْمِ وَالنِّسَاءِ وَلَا اتِّخَاذِ الصَّوَامِعِ (همان‌جا). و در اینجا بود که آیه مذکور نازل شد.

داستان عثمان بن مظعون را ابوالفضل میبیدی، که خود از صوفیان است، در تفسیر کشف الاسرار تا حدودی به تفصیل نقل کرده و تلویحاً از صوفیانی که ترک گوشتخواری کرده‌اند انتقاد کرده است^{۱۶}. جالب توجه این است که استاد و پیشوای میبیدی، خواجه عبدالله انصاری، چنان‌که بعداً خواهیم دید، گیاهخواری را نه فقط مذموم نمی‌شمرد بلکه آن را شیوه غذائی برخی از اولیاء الله می‌دانست.

هرچند که ترک گوشتخواری، نه صرفاً به عنوان رفتاری مغایر با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بلکه، در جنب دوری جستن از زنان و بوی خوش به کار بردن و ریاضت‌های سخت کشیدن، عموماً به منزله رسم راهبان مسیحی تلقی می‌شد^{۱۷} و کسی که، به هر دلیل، از گوشتخواری خودداری می‌کرد متهم بود به اینکه عمل او غیر اسلامی است، با این حال، بودند کسانی که تقیه می‌کردند و دور از چشم مردم گوشت نمی‌خوردند. در سال ۳۳ هجری، در زمان خلافت عثمان، به خلیفه خبر دادند که مردی به نام عامر بن عبدالقیس گوشت نمی‌خورد و زن نمی‌گیرد و به نماز جمعه نمی‌رود. خلیفه او را نزد معاویه فرستاد و آن مرد پیش معاویه گوشت خورد و کارهای

۱۶) این داستان را احمد خرقانی نیز در دستور الجمهور فی مناقب سلطان العارفين ابويزيد طيفور (ص ۱۰۳) نقل کرده تا بگوید که بایزید بسطامی همچنین حسن بصری مطابق سنت عمل می‌کردند و از خوردن غذاهای لذیذ و گوشت امتناع نمی‌ورزیدند.

۱۷) همان‌گونه که قبلاً دیدیم، راغب اصفهانی نیز سخن خود را از زبان راهبان مسیحی نقل کرد و ابوالعلاء نصرانی بوی خوش را از مسیحیانی شنیده بود که چهل سال گوشت نخورده بودند. درخور توجه است که، با وجود آنکه گیاهخواری در میان مانویان هم وجود داشته، در منابع اسلامی ترک گوشتخواری رسم راهبان مسیحی شناخته شده است. محققان جدید، از جمله گلدزیهر، نیز ترک گوشتخواری را در میان پارسایان صدر اسلام با رهبانیت مسیحی مرتبط دانسته‌اند؛ اما علینقی منزوی، در یکی از یادداشت‌های خود بر ترجمه کتاب گلدزیهر، با او مخالفت کرده و گفته است که پارسایان صدر اسلام «بر خلاف دید گلدزیهر... تحت تأثیر مانویان بودند که خوردن گوشت برای درجه صدیقان ایشان حرام بود نه مسیحیان که چنین رسمی ندارند» (منزوی، ص ۳۹۱). ادعای منزوی در مورد تأثیر مانویان در پارسایان نخستین درخور توجه است اما اینکه می‌گوید ترک گوشتخواری در میان مسیحیان مرسوم نبوده است درست نیست و تحقیقات جدید نیز خلاف آن را نشان می‌دهد.

دیگر را نیز انکار کرد. طبری، که این داستان را نقل کرده، گفته است که این مرد گوشه گیر بود و کارهای خود را پنهانی انجام می داد (طبری، حوادث سال ۳۳؛ ابن اثیر ۱، ج ۳، ص ۸۸). وی ظاهراً در نزد معاویه نیز تقیّه کرد. اما، در قرن های بعد، زهاد و نساک و صوفیانی که می خواستند ترک گوشتخواری کنند نگرانی کمتری داشتند.

یکی از نخستین کسانی که از ترک گوشتخواری در میان پاره ای از صوفیان انتقاد کرده است ابونصر سراج طوسی، نویسنده کتاب اللّمع فی التّصوّف، است. سراج، در این کتاب، ترک مطلق گوشتخواری و روی آوردن به گیاهخواری را یکی از غلط های دانسته است که پاره ای از اهل طریقت مرتکب می شدند. او خود گروهی را دیده بود که ریاضت می کشیدند و غذا کم می خوردند و آب هم نمی نوشیدند و فقط گیاه می خوردند. ابونصر از این نوع ریاضت کشیدن انتقاد می کند و می گوید که با این نوع ریاضت ها شخص ضعیف می شود و دیگر نمی تواند حتّی فرایض دینی را به جا بیاورد. (سراج، ص ۴۱۷)

از جمله منتقدان سرسخت صوفیان که ایشان را به خاطر ترک مطلق گوشتخواری نکوهش کرده است نویسنده حنبلی، ابوالفرج ابن جوزی (۵۱۰-۵۹۷)، است. وی، در کتاب الموضوعات (باب ذمّ اللّحم)، به مناسبت نقل دو حدیث ساختگی که یکی از آنها با صراحت گوشتخواری را منع می کند و می گوید: لا تأکُلُوا اللّحم^{۱۸}، ترک گوشت را به صوفیان و زاهدان پریشان حال و ابله (المهوّسون من المتصوّفه و المتزّهده) نسبت می دهد و می نویسد که یکی از ایشان معتقد بود که خوردن یک درهم گوشت تا چهل روز شخص را قسیّ القلب می سازد. صوفیان و زاهدانی که گوشت نمی خوردند، به زعم ابن جوزی، در واقع دچار مالیخولیا و خبط دماغ می شدند. (ابن جوزی ۳، ص ۳۰۴-۳۰۵)

سخنان ابن جوزی در ردّ گیاهخواری صوفیان و زاهدان در تلیس ابلیس مفصل تر است. در آنجا نیز، وی به سنّت گوشتخواری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم استناد می کند و می گوید که آن حضرت خود گوشت می خورد و مخصوصاً به ماهیچه گوسفند علاقه داشت.

۱۸) برای احادیث ساختگی دیگر درباره گوشت، از جمله حدیثی که می گوید گوشت را با کارد تبرید چون این کار ایرانیان است و حدیثی که خوردن ذبایح جن را نهی کرده است ← سیوطی، ج ۲، ۲۲۵-۲۲۶؛ هندی الفتنی، ص ۱۴۵-۱۴۶.

سلف صالح نیز گوشتخوار بودند چنان‌که حسن بصری، به قول ابن جوزی (۱، ص ۱۶۵)، «هر روز گوشت می‌خورد». پیامبر ص صریحاً ترک گوشتخواری را، به منزله رهبانیت، منع فرمود. ابن جوزی در اینجا داستان عثمان بن مظعون را نقل می‌کند و می‌گوید که پیامبر ص او را از گوشت نخوردن و کارهای دیگر منع کرد و گفت خودش گوشت دوست می‌دارد (همان، ص ۱۶۹). در روایتی دیگر، ظاهراً مربوط به همان داستان عثمان بن مظعون، آمده است که چون پیامبر را گفتند: «جمعی از اصحاب تصمیم گرفته‌اند از زنان پرهیز کنند و گوشت نخورند، فرمود: من به رهبانیت مبعوث نشده‌ام» (همان، ص ۱۷۰). بنابراین، ترک گوشت اسلامی نیست بلکه عمل راهبان مسیحی است. ابن جوزی همچنین ترک گوشتخواری را همانند مذهب برهمنیان می‌داند که کشتن حیوانات را روا نمی‌دارند. (همان، ص ۱۶۵)

ابن جوزی، به لحاظ پزشکی نیز، ترک گوشتخواری را برای انسان زیان‌آور می‌شمارد. وی، بر اساس طب قدیم، بدن انسان را مرکب از چهار طبع، گرمی و سردی و خشکی و تری، و صحت آن را منوط به تعادل مزاج‌ها می‌داند و می‌گوید برای حفظ این تعادل باید شهوات نفس را ارضا و خوردنی‌های گوناگون از جمله گوشت مصرف کرد. با این مقدمات، ابن جوزی نتیجه می‌گیرد که گوشت نخوردن صوفیان نه فقط مغایر با شرع بلکه همچنین خلاف عقل است. (همان‌جا)

دلیل عقلی یا پزشکی ابن جوزی برای مردود دانستن گیاهخواری ضعیف به نظر می‌رسد و در طول تاریخ نیز مورد اعتنای دیگر مخالفان ترک گوشتخواری واقع نشده است. اما دلیل نقلی او استدلالی است که همواره در عالم اسلام در مخالفت با پرهیز زاهدان و صوفیان از افراط در گوشتخواری یا ترک آن شنیده شده است. حتی مولانا جلال‌الدین رومی نیز، در ضمن قصه‌ای در مثنوی، از گیاهخواری به عنوان رهبانیت یاد می‌کند. در این قصه، صیّادی که خود را در گیاه پیچیده است تا مرغی را به دام اندازد به مرغ می‌گوید که وی زاهدی است که از همه بُریده و به گیاهخواری بسنده کرده است.

گفت مرد زاهد من منقطع با گیاهی گشتم اینجا مقتنع

(مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۴۰)

در پاسخ به صیّاد، مولانا، از زبان مرغ، رفتار صیّاد را ترهّب و، با استناد به حدیث لارهبانیتة فی الاسلام، مردود می‌داند. استدلال مولانا، در این قصه، برداشت همگانی را

در گذشته از گیاهخواری به منزله ترهّب، حتّی در میان صوفیّه، نشان می دهد. امروزه نیز که بعضی، نه به دلیل زهد و رهبانیت بلکه به دلایل اخلاقی و انسانی و رعایت حقوق حیوانات و یا به دلایل بهداشتی و پزشکی، کمتر گوشتخواری می کنند یا اصلاً نمی خورند با این اعتراض و گاه خطاب توأم با عتاب برخی از متشرّعان مواجه می شوند که پرهیز از گوشتخواری را ترهّب می شمارند - رسمی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم نیز - آن را نهی فرموده است.

این استدلال، نه فقط در جامعه اهل سنت بلکه در میان اهل تشیّع به خصوص از زمان صفویّه به بعد نیز، می شده است. مولی محمدطاهر قمی (وفات: ۱۰۹۸)، از مخالفان سرسخت صوفیان، در تحفة الأخیار همان استدلال ابن جوزی را مطرح و داستان عثمان ابن مظعون و اعتراض پیامبر ص به وی را نقل کرده و، برای آنکه به سخن خود رنگ شیعی دهد، مذمت ترک گوشتخواری و، به طور کلی، ردّ رهبانیت از جانب پیامبر اسلام را از قول امام جعفر صادق علیه السلام نیز روایت کرده است (قمی ۱، ص ۳۶-۳۸). قمی روایات بی سندی را هم که در منابع اسلامی شایع است ضمیمه انتقادهای خود کرده می نویسد:

در باب گوشت وارد شده که سیّد اطعمه است و روایت شده که هر که چهل روز گوشت نخورد خلّش بد می شود و در گوشش اذان باید گفت. گویا سبب اینکه فرموده اند که کسی که چهل روز گوشت نخورد اذان در گوشش باید گفت این است که از نخوردن گوشت خبط دماغ به هم می رسد و خبط دماغ موجب ضعف دین و زوال یقین است. (همان، ص ۳۸)

همین مطالب در رساله دیگری در ردّ صوفیان که به محمدطاهر قمی نسبت داده شده کم و بیش تکرار گردیده است. در این رساله، نویسنده اضافه می کند، که تصوّف و چله نشینی و گوشت نخوردن صوفیان رسم سنّیان است و امامان شیعه، چنان که در کتاب کلینی [مراد کافی است] آمده است، گفته اند که هر کس که چهل روز گوشت نخورد، در گوشش اذان باید گفت (قمی ۲، ص ۱۴۱). بدین ترتیب، قمی نه فقط ترک کامل گوشتخواری را، همانند ابن جوزی حنبلی، از اعمال راهبان مسیحی و بالتّیجه رسمی غیر اسلامی می داند، بلکه حتّی ترک موقت حیوانی را در طول چله نشینی، که در میان پاره ای از طریقه های صوفیان مرسوم بوده است، ستیانه و خلاف نظر امامان شیعه می انگارد.

۶ بی آزاری اولیا

انتقادهایی که نسبت به ترک گوشتخواری در اسلام می شده است و اّتهم مسیحی بودن که به صوفیان گیاهخوار وارد می کرده اند مانع از پرهیز پاره ای از صوفیان از گوشتخواری یا دست کم افراط نکردن در آن نمی شده است. پاره ای از صوفیان معتقد بودند که اصلاً گیاهخواری آیین اولیاء الله است و طبقه ای از اولیا که به ایشان ابدال می گویند کوچک ترین آزاری به جانوران نمی رسانند چه رسد به آنکه آنها را بکشند و از گوشت آنها تغذیه کنند. یکی از این اولیا شیخی بود به نام عبدالکبیر یمنی که در قرن نهم می زیست و سالها مجاور مکه بود و حیوانی مطلقاً نمی خورد. احساس شفقت این شیخ یمنی را نسبت به جانوران در این سخن لطیف که از او نقل کرده اند می توان دید: «مرا عجب می آید از مردم که حیوان را که دو چشم دارد و در ایشان می نگرند کارد بر گلوی وی می نهند و وی را می کشند و گوشت او را بر آتش می گردانند و می خورند». این سخن را - که یادآور سخن حضرت عیسی علیه السلام است که فرمود: «عَجِبْتُ مِنَ الْحَيَوَانِ كَيْفَ يَأْكُلُ الْحَيَوَانُ»^{۱۹} - فخرالدین علی پسر ملاحسین واعظ کاشفی (وفات: ۹۳۹) در رشحات عین الحیات (ج ۱، ص ۳۴۷) نقل کرده و، در توضیح آن، گفته است که شیخ عبدالکبیر یمنی به مقام ابدال رسیده بود؛ چه این صفت مخصوص طبقه ابدال است که هیچ حیوانی را نکشند و نیازارند و حیوانی نخورند «به واسطه آنکه شهود سریان حیات حقیقی در اشیا بر ایشان در آن مقام غالب است». (همانجا)

مطلبی را که صاحب عین الحیات درباره صفت مخصوص اولیائی که ابدال^{۲۰} نامیده می شوند گفته است خواجه عبدالله انصاری (۳۹۶-۴۸۱) در طبقات الصوّفیه و، به دنبال او، جامی در نفحات الانس، ضمن شرح حال زاهدی حنبلی به نام ابوالمظفر ترمذی و امیرچه سفال فروش، آورده اند. انصاری، که خود حنبلی بود و ظاهراً با گوشتخواری میانه ای نداشت، می نویسد که ابوالمظفر ترمذی و دو تن از استادان وی به نام حکیم محمد بن حامد ترمذی، که یکی از جوانمردان مشایخ ترمذ بود، و حکیم ابوبکر وراق ترمذی (وفات: اواخر قرن ۳) حیوانات را آزار نمی دادند و حتّی «مگس از خود

۱۹) سخن حضرت عیسی را مولوی (۱، ص ۱۹۰) نقل و تفسیر خاصّ دور از ذهنی از آن کرده است.

۲۰) درباره «ابدال» ← مقاله ای با همین عنوان، به قلم حسین لاشی، در دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲،

بازنمی‌کردند» (انصاری، ص ۶۱۱؛ جامی، ص ۲۸۲). این بی‌آزاری را در خلق و خوی مردان دیگری در شهرهای خراسان و عراق و شام مشاهده می‌کنیم. مثلاً در حقّ ابوسعید خلف بلخی (وفات: ۲۰۵ یا ۲۱۵) گفته‌اند که «هرگز مگس از خود نراندی» (واعظ بلخی، ص ۱۸۴). شیخ ابوحامدِ دوستان، که در قرن چهارم در مرو می‌زیست، روزی کاسه‌ای آب از سقّایی گرفت. «ساعتی آب در دست نگاه داشت. سقّا گفت: ای شیخ چرا بنخوردی؟ گفت: مگسی آب می‌خورد، صبر کردم تا وی آب بخورد». (انصاری، ص ۶۲۵؛ جامی، ص ۲۸۷)

از جمله مشایخ بین‌النهرین که به همه جانوران شفقت می‌ورزیدند و معتقد بودند که هیچ موجودی را نباید آزد شیخ احمد رفاعی (وفات: ۵۷۸)، سرسلسله رفاعیان، بود. شیخ احمد هیچ جانوری را نمی‌کشت و مریدانش را حتّی از کشتن ملخ و شپش منع می‌کرد. می‌گویند که روزی گربه‌ای روی آستینش خوابیده بود و شیخ می‌خواست نماز بخواند. گربه را بیدار نکرد. آستینش را برید و به نماز ایستاد. پس از آنکه نمازش تمام شد و دید گربه خودش از آنجا رفته است، آستین را مجدداً به لباس خویش دوخت (سبکی، ج ۴، ص ۴۰).^{۲۱} روزی دیگر، شیخ در هوای سرد وضو می‌ساخت. پشه‌ای روی ساعدش نشست و او مدّت‌ها دست خود را بی حرکت نگاه داشت. چون یکی از یارانش به پیش آمد و پشه را پراند، شیخ گفت که «چه کار داشتی که او را ترسانی و باعث شدی بگریزد؟ او داشت رزق خود را از دست من می‌مکید» (همان‌جا). شیخ احمد معتقد بود که هرکس جانوری را بکشد یا آزار دهد مکافات عمل خود را خواهد دید. عقیده رفاعی را با فلسفه بی‌آزاری (آهیمسا) در مذاهب هندی مقایسه کرده‌اند (Marqolourh 1995, p. 525)، گرچه هیچ نشانه‌ای نیست از آنکه شیخ احمد یا صوفیان دیگری که به اصل بی‌آزاری جانوران قایل بودند و به آن عمل می‌کردند از هندوان متأثر شده باشند.^{۲۲}

بی‌آزاری و شفقت اولیای خدا به خلق شامل همه جانوران حتّی حیوانات درنده می‌شده است و بعضی از مشایخ از کشتن حیوانات مودّی نیز ابا داشتند. امیرچّه

۲۱) شبیه این داستان را درباره ابوالقاسم صفّار بلخی (وفات: ۳۲۶) نیز گفته‌اند. ← واعظ بلخی، ص ۲۸۸
۲۲) این حکم شاید در حقّ صوفی سریلانکائی معاصر، شیخ محمد رحیم بابا محیی‌الدین که سال‌ها مقیم فیلادلفیا بود و در سال ۱۹۸۶/۱۳۶۵ درگذشت، صادق نباشد. بابا محیی‌الدین به اصل بی‌آزاری معتقد بود و از مریدان خود می‌خواست که به همه مخلوقات شفقت بورزند و حیوانات را آزار ندهند و نکشند. در این باره
← Folz 2006, pp. 114-115

سفال فروش روزی کژدمی در دُگان خود دید؛ آن را برداشت و برد و در صحرا گذاشت (انصاری، همان‌جا؛ جامی، همان‌جا). مزین کبیر، در سفری، همراه ابراهیم خواص بود؛ دید که کژدمی روی زانوی او راه می‌رود. برخاست که برود تا او را بُکشد. خواص او را منع کرد و گفت: رهایش کن، همه چیزها به ما محتاج‌اند و ما را به چیزی احتیاج نیست (سراج، ص ۱۸۹؛ قشیری، ص ۴۹۳). سهل تستری یک بار شیری را که به در خانه‌اش آمده بود به درون خانه راه داد و، در حالی که دیگران سخت ترسیده بودند، شیخ دستور داد تا برای آن حیوان گوشت بخرند و بیاورند و سه روز همچنان از او، مانند میهمان، پذیرایی کرد. (قشیری، ص ۶۴۴؛ عطار ص ۲۰۹؛ ابن اثیر، ج ۳، ص ۵۴-۵۵)

یکی از حکایت‌های معروف درباره بی‌آزاری صوفیان حکایت بایزید بسطامی (وفات: ۲۶۱) است که گفته‌اند یک بار، نادانسته، دو مورچه را با خود از همدان به بسطام آورد. وقتی متوجه شد به همدان بازگشت و مورچه‌ها را آنجا نهاد. شبیه این داستان را سعدی درباره شبلی (وفات: ۳۳۴) به نظم درآورده و گفته است:

یکی سیرت نیک‌مردان شنو	اگر نیک‌بختی و مردانه رو
که شبلی ز حانوت گندم‌فروش	بسه ده بُرد انبان گندم به دوش
نگه کرد و موری در آن غله دید	که سرگشته هر گوشه‌ای می‌دوید
ز رحمت بر او شب نیارست خفت	بسه مأوی خود بازش آورد و گفت
مرّوت نباشد که این مور ریش	پراگنده گردانم از جای خویش
درون پراگندگان جمع دار	که جمعیت باشد از روزگار
چه خوش گفت فردوسی پاک‌زاد	که رحمت بر آن تربت پاک باد
میازار موری که دانه‌کش است	که جان دارد و جان شیرین خوش است
سیاه‌اندرون باشد و سنگ‌دل	که خواهد که موری شود تنگ‌دل

(سعدی، ابیات ۱۳۲۴-۱۳۳۲)

نیازردن جانوران از آیین جوانمردان بوده است. نوح عیّار نشاپوری، که در خراسان به جوانمردی معروف بود، روزی خدمتگار خویش را گفت تا برای میهمانانش سفره بیاورد و او تأخیر کرد. وقتی علت تأخیر را از او پرسیدند، گفت که مورچه‌ای در سفره بود و جوانمردی نبود که آن را از سفره بیفکنم؛ صبر کردم تا خودش برود (قشیری، ص ۳۶۲-۳۶۳؛ میبیدی، ج ۴، ص ۴۱۹). بعید بود نیک‌مردانی که خود هیچ جانوری را

نمی‌کشتند و آزار نمی‌دادند گوشت آنها را بخورند. خواجه عبدالله انصاری می‌نویسد: «پدر من همچنین جانور بَنگُشتی و آن مذهب ابدال آید و ایشان از ابدال بودند و اهل کرامات» (انصاری، ص ۶۱۱). ابو عبدالله مغربی، که قبلاً از گیاهخواری شگفت‌آور او یاد کردیم، گفته است که ابدال در شام‌اند (سَلَمی ۱، ص ۲۴۳) – همان سرزمینی که گیاهخوار مشهور، ابوالعلاء معرّی (وفات: ۴۴۹) که ایرج میرزا درباره‌اش گفته: قَصّه شنیدم که بوالعلاء به همه عمر لحم نخورد و ذوات لحم نیاززد (محبوب، ص ۱۷۳)، از آن برخاسته بود. انصاری، که از ابدال خراسان یاد کرده است، می‌نویسد که شیخی به نام ابوجعفر سامانی گروهی از ابدال شام را دیده بود که در کوه لبنان زندگی می‌کردند و شب‌ها فقط گیاه پخته می‌خوردند (انصاری، ص ۴۱۵). انصاری و، به دنبال او، جامی حکایتی هم نقل می‌کنند دایر بر آنکه، اگر کسی بخواهد فرشته خود را ببیند، باید از آزار جانوران و کشتن آنها (و بالطبع خوردن گوشت و چربی آنها) خودداری کند.

مردی را وقت خوش گشت؛ فرشته خود را دید؛ وی را گفت: «چه باید کرد تا مردم شما را ببیند». گفت: «هیچ جانور نباید آزد». آن مرد هیچ جانور نمی‌آزد و فرشته خود را می‌دید. روزی مورچه‌ای وی را بگزید؛ چیزی بر وی زد؛ به جامه باد داد تا آن مورچه بیفتاد. پس از آن، هرگز فرشته ندید. (انصاری، ص ۶۱۱-۶۱۲؛ جامی، ص ۲۸۳)

علّت بی‌آزار بودن اولیاء الله نسبت به حیوانات را شاید بتوان به نحو دیگری نیز بیان کرد. احمد غزّالی (وفات: ۵۲۰) در سوانح حکایتی آورده است از مجنون که مدّت‌ها سر به بیابان گذاشته و با وحوش خو کرده بود.

مجنون چندین روز طعام نخورده بود؛ آهویی به دام او افتاد؛ اکرامش نمود و رها کرد. پرسیدند: چرا چنین کردی؟ گفت: از او چیزی به لیلی مآند، جفا شرط نیست. (غزّالی، احمد، ص ۲۲-۲۳)

این حکایت خود اشاره به مرتبه‌ای است از عاشقی که، در آن، عاشق به هرچه می‌نگرد چیزی شبیه معشوق می‌بیند. اگر به حیوانات می‌نگرد، سریان حیات را، که مظهر اسم الهی است، در آنها می‌بیند. همان‌طور که چشم آهو مجنون را به یاد لیلی می‌اندازد و آن را رها می‌کند، دیدن حیوانات نیز اولیا را به یاد معشوق الهی می‌اندازد و، اگر جاهلی تیغ برکشد تا جان آن حیوان را بگیرد، همچون خواجه شیراز خواهد گفت:

مکش آن آهوی مشکین مرا ای صیّاد شرم از آن چشم سیه دار و مبندهش به کمند.

منابع

- ابن اثیر (۱)، *أسد الغابة في معرفة الصحابة*، بيروت ۱۳۷۷.
- (۲)، *المختار من مناقب الاخير*، به کوشش مأمون الصاغرجی و دیگران، العين، امارات متّحده عربی ۲۰۰۳.
- ابن بزّاز اردبیلی، *صفوة الصفا*، تصحيح غلامرضا طباطبایی مجد، اردبیل ۱۳۷۳.
- ابن جوزی (۱)، *تلیس ابلیس*، ترجمه علیرضا ذکاوتی، تهران ۱۳۶۸.
- (۲)، *صفوة الصّفوه*، بيروت ۱۴۱۲/۱۹۹۲.
- (۳)، *الموضوعات*، ریاض ۱۴۱۸/۱۹۹۷.
- ابن خلّکان، *وفیات الاعیان*، تصحيح احسان عبّاس، بيروت ۱۹۷۸.
- ابن سعد، *الطبقات الكبرى*، بيروت [بی تا].
- ابن عربی، *ده رساله مترجم*، تصحيح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۷.
- ابن ماجه، *ابو عبدالله محمد*، سنن، ۲ جلد، به کوشش محمد فؤاد عبدالباقی، بيروت [بی تا].
- ابوالشیخ اصفهانی، *اخلاق النبی و آدابه*، تصحيح احمد موسی مرسى، قاهره ۱۹۷۲.
- ابونعیم اصفهانی، *حلیة الأولیاء*، چاپ سوم، بيروت ۱۹۶۷.
- ادب الملوك، تصحيح برند رادتکه، بيروت ۱۹۹۱.
- انصاری، *عبدالله*، طبقات الصّوفیّه، تصحيح محمد سرور مولائی، تهران ۱۳۶۲.
- باخرزی، *اوراد الاحباب و فصوص الآداب*، تصحيح ایرج افشار، تهران ۱۳۴۵.
- بیهقی، *کتاب الزهد الكبير*، چاپ دوم، بيروت ۱۹۹۶.
- پند پیران، تصحيح جلال متینی، تهران ۱۳۵۷.
- پورجوادی، نصرالله، «*درویش شگفت‌انگیز: زندگی و سخنان ابو عبدالله مغربی*»، *مطالعات عرفانی*، ش ۸ (پاییز و زمستان ۱۳۸۷)، ص ۵-۲۵.
- ترمذی، ابو عیسی، *شمایل النبی*، تحقیق ماهر یاسین فحل، بيروت ۲۰۰۰.
- تستری، *تفسیر القرآن العظیم*، مصر ۱۳۲۹ ق.
- جامی، *عبدالرحمان*، *نفحات الانس*، تصحيح محمود عابدی، تهران ۱۳۸۶.
- خرقانی، احمد، *دستور الجمهور في مناقب سلطان العارفين ابو یزید طیفور*، به تصحيح دانش‌پژوه و افشار، تهران ۱۳۸۸.
- خرگوشی، *تهذیب الاسرار*، تصحيح بسّام محمد بارود، ابوظبی ۲۰۰۰.
- الدارمی، *عبدالله بن عبدالرحمن*، سنن، ۲ جلد، به کوشش فواز احمد زمرلی و خالد السبع العلمی، بيروت ۱۹۸۷.
- الدیلمی، *ابوالحسن*، *سیرت الشیخ الكبير ابو عبدالله ابن الخفیف الشیرازی*، ترجمه فارسی رکن الدین یحیی بن جنید شیرازی، تصحيح ا. شیمیل طاری، تهران ۱۳۶۳.
- راغب اصفهانی، *محاضرات الادباء*، بيروت [بی تا]؛ افسست قم ۱۳۷۴.

- رسایل ابن عربی، ج ۱، حیدرآباد دکن ۱۳۶۷/۱۹۴۸.
- روزبهان ثانی، شرف‌الدین، تحفة اهل العرفان، تصحیح جواد نوربخش، تهران ۱۳۴۹.
- سُبکی، طبقات الشافعیة الكبرى، چاپ دوم، بیروت [بی تا].
- سراج، ابونصر، الممّع فی التصوف، تصحیح نیکلسون، لندن ۱۹۱۴.
- سعدی، بوستان، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران ۱۳۵۹.
- سُلَمی، عبدالرحمن (۱)، طبقات الصوفیة، به تحقیق نورالدین شریبه، ج ۲، قاهره ۱۹۸۶.
- (۲)، مجموعه آثار، گردآوری نصرالله پورجوادی و محمد سوری، تهران ۱۳۷۲ (ج ۲)، ۱۳۸۸ (ج ۳).
- سمنانی، علاءالدوله (۱)، چهل مجلس یا رساله اقبالیه، تحریر اقبالشاه سیستانی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۶.
- (۲)، مصنفات فارسی، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۹.
- سهروردی، ابوالنجیب، آداب المریدین، تصحیح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۳.
- سهروردی، شهاب‌الدین، مصنفات، ج ۲، تصحیح هنری کرین، تهران ۱۳۵۵.
- سهروردی، عبدالقاهر، عوارف المعارف، بیروت ۱۹۶۶.
- سیرجانی، ابوالحسن علی، کتاب البیاض و السواد، تصحیح محسن پورمختار، تهران [زیر چاپ].
- سیوطی، الالهی المصنوعة فی الاحادیث الموضوعة، بیروت [بی تا].
- طبرسی، مکارم الاخلاق، تصحیح آل جعفر، قم ۱۴۱۴.
- طبری، تاریخ الرسل و الملوک.
- طوسی، محمد بن محمود، عجایب المخلوقات، تصحیح منوچهر ستوده، تهران ۱۳۴۵.
- عجدوانی، عبدالخالق، «رساله صاحبیه»، فرهنگ ایران زمین، تهران ۱۳۳۲، ج ۱، ص ۷۸-۱۰۰.
- عطار، فریدالدین، تذکرة الاولیاء، تصحیح محمد استعلامی، تهران ۱۳۵۵.
- غزالی، ابوحامد (۱)، احیاء علوم الدین.
- (۲)، کیمیای سعادت، به کوشش حسین خدیو جم، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۴.
- غزالی، احمد، سوانح، تصحیح نصرالله پورجوادی، تهران ۱۳۵۹.
- فوائد الفوائد، تصحیح محمدتقی دانش پزوه، تهران ۱۳۴۵.
- قشیری، ابوالقاسم، ترجمه رساله قشیریّه، به کوشش فروزانفر، تهران ۱۳۴۵.
- قمی، محمدطاهر (۱)، تحفة الأخیار، قم ۱۳۹۳.
- (۲)، «رساله ردّ صوفیّه»، به کوشش حسن اسلامی، در میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، دفتر چهارم، قم ۱۳۷۶.
- کاشفی، فخرالدین علی، رشحات عین الحیات، تصحیح علی اصغر معینیان، تهران ۱۳۵۶.
- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی.

کیوان قزوینی، عبّاس علی، رازگشا و بهین سخن و استوار، به اهتمام محمود عبّاسی، تهران ۱۳۷۶.
گلدزیهر، ایگناس، درس‌هایی درباره اسلام، ترجمه علینقی منزوی، چاپ دوم، انتشارات کمانگر، تهران ۱۳۵۷.
محبوب، محمّد جعفر، تحقیق در احوال و آثار و افکار و اشعار ایرج میرزا و خاندان و نیاکان او، چاپ سوم، نشر اندیشه، تهران ۱۳۵۳.

محمّد بن منور، اسرار التوحید، تصحیح شفیع کدکنی، ج ۱، تهران ۱۳۶۶.
محمود بن عثمان (۱)، فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، به کوشش ایرج افشار، تهران ۱۳۵۸.
— (۲)، مفتاح الهدایه و مصباح العنایه (سیرت‌نامه سید امین‌الدین بلیانی)، تصحیح منوچهر مظفریان، تهران ۱۳۸۰.

مستملی بخاری، شرح تعرّف، تصحیح محمّد روشن، تهران ۱۳۶۳.
المقدسی، صفوة الصوف، تحقیق غاده المقدم عدده، بیروت ۱۹۹۵.
مکی، ابوطالب، قوت القلوب، تحقیق سعید نسیم مکارم، ج ۲، بیروت ۱۹۹۵، ص ۳۳۸.
منزوی، علینقی ← گلدزیهر.

مولوی، جلال‌الدین محمّد (۱)، فیہ ما فیہ، تصحیح فروزانفر، تهران ۱۳۴۸.

— (۲)، مثنوی معنوی، تصحیح نیکلسون، لیدن ۱۳۰۴/۱۹۲۵.
میبدی، ابوالفضل، کشف الاسرار، به کوشش علی اصغر حکمت، تهران ۱۳۵۷.
نجم‌الدین رازی (دایه)، مرصاد العباد، تصحیح محمّد امین ریاحی، تهران ۱۳۵۲.
نسفی، عبدالعزیز، کشف الحقایق، تصحیح احمد مهدوی دامغانی، تهران ۱۳۵۹.
واعظ بلخی، صفی‌الدین، فضائل بلخ، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران ۱۳۵۰.
هجویری، کشف المحجوب، تصحیح محمود عابدی، تهران ۱۳۸۴.
هدایت، صادق، فواید گیاه‌خواری، چاپ سوم، تهران ۱۳۸۵.
هندی الفتی، محمّد طاهر، تذکرة الموضوعات، هند [بی تا].

Livne-Kafri, Ofer (1996), "Muslim Ascetics and Christian Monasticism", *JSAI* 20, pp. 105-129.

Foliz, Richard C., (2006), *Animals in Islamic Tradition and Muslim Cultures*, Oxford.

Marqolouh, D. S. (1995), "RIFĀ'ĪT", *EI*², viii, pp.524-525.

Massingnon, Louis (1997), *Essay on the Origin of the Technical Language of Islamic Mysticism*,
Translated by B. Clark, Notre Dame, Indiana.

Smith, Margaret (1931), *The Way of the Mystics, Early Christian Mystics and the Rise of the Sufis*,
London 1976.

